

گلستان

۵۴ و ۵۵

فصلنامه ادبی

ISSN 1735-5524

سال چهاردهم، بهار ۱۳۹۶، ۷۰۰۰ تومان

آمد بهار عاشقان تا خاکدان بستان شود
آمدند از آسمان تا مرغ جان پیران شود

مولانا



شکران

فصلنامه ادبی

شماره پنجاه و چهارم و پنجاه و پنجم. سال چهاردهم. بهار ۱۳۹۶

صاحب امتیاز: مدیر مسئول و سردبیر: پونه ندائی
طراح: نامواره و جلد: ساعد مشکی
امور مالی: پروانه دباغی
با سپاس از: نگار تقی زاده، علیرضا بهرامی، ثمین سالک

تلفکس: ۷۷۸۹۲۹۵۲

تهران صندوق پستی: ۳۴۹۶ - ۱۶۷۶۵

shokaranliterarymagazine@gmail.com

لیتوگرافی: نوید چاپ: خانه فرهنگ و هنر گویا

سرمقاله

۲. پونه ندائی

شعر ایران

۳. مفتون امینی

۴. رضا زاهد

۵. صفورا نیری

۶. سارا عبدی

۷. علیرضا بهرامی، اسماعیل نیک سرشت

۸. هادی خورشاهیان، عباس رضوانی

۹. محمد علی نوری، شهرزاد خادم، داوود ملک زاده

۱۰. افشین خماند، ابراهیم عادل

۱۱. حسن گوهرپور

۲۸. مانی چهکندی نژاد

۳۶. هاید حسین زاده

شعر جهان

۱۱. برای هلن / ادگار آلن پو، ترجمه بهروز شادلو

۱۲. آنتونین بارتوشک، ترجمه احمد پوری

۱۳. آرمنوهی سیسیان، ترجمه واهه آرمن

گفت و گو

۱۴. گفت و گو با سودابه فضایی، نگار تقی زاده

۱۸. احمد پوری و فؤاد نظیری

۲۹. حمیدرضا ساعتچی: من با سرعت مردم حرکت می کنم

داستان خارجی

۲۰. گلپهای سرخ کاغذی / گابریل گارسیا مارکز، ترجمه اسدالله امرایی

تصویر نوشته

۲۲. سالی بی شهید پرزنپور / صالح تسبیحی

داستان ایرانی

۲۴. مداد سیاه کوچولوی من / جهانگیر هدایت

۲۶. مهمان های ناخوانده / محمد کیا

۲۸. سلفی با برج / محسن حسینی

۳۷. مرور کتاب

SHOKARAN
Literary Magazine

No. 54 & 55, Spring 2017

President and Editor-in-chief: Pooneh Nedai

Graphic designer: Saed Meshki

Tel & Fax: +98 21 77892952

P. O. Box: 16765/3496 Tehran, IRAN





خوانندگان گرامی و وفادار شوکران!

از اینکه با پیام‌های دلگرم‌کننده خود مرا به ادامه راه تشویق می‌کنید سپاسگزارم. این مجله در چهارده سال گذشته روزهای طلایی و پرفراز و نشیبی را گذرانده، از کم و زیاد شدن صفحات گرفته تا رحلت نویسندگان بزرگ که افتخار همکاری‌شان شامل حال شوکران بود، از انتشار دیرهنگام گرفته تا اکنون که برای زنده ماندن نشریه را تبدیل به فصلنامه کردم، همه برای این بوده و هست که بگویم برای حفظ ثبات در استقلال فکری نشریه شوکران، تغییر و تحول براساس جنس زمانه لازم بوده و خواهد بود.

به رسم هر سال شعرهایم را در ستون سرمقاله که متعلق به سردبیر است منتشر می‌کنم و ستون شعر مجله را همچنان متعلق به خودم نمی‌دانم. امیدوارم سال نو نوید زیبایی و لطافت روح برای انسان مدهوش زمانه باشد.

سردبیر

۱

زیبایی در مزه و عطر این دنیا بود
در بندری که راه به دریاها داشت
در اسکله‌ای
که مرغان ماهیخوار را بدرقه می‌کرد
زیبایی همینجا بود
در سبد نان
در اشک
و در چراغانی تصویر تو در دیروز

دریا باز بالا می‌آید
و شکل تو را با دانه‌های اشک
و هر چه بی‌تابی است
با خود می‌برد



۲

طبیعت مرا می‌بیند
و من رنگ‌های این دنیا را می‌بینم
بعد از این در
چه رنگی می‌تواند باشد
چه رویایی امکان تجلی دارد
همه چیز پشت این در می‌ماند
خاطره‌ها و یادها
میوه‌ها و رنگ‌ها
و سبدها
آه، سبدهایی برای میوه‌های نچیده
و مزه‌های نچشیده

۳

تو از تفلیس بیرون آمدی
از شیروانی‌های تاریک‌روشن
از پنجره‌های قدیمی
از نامه رنگ پریده عاشق
از کافه «پراسپروس»
از فنجان قهوه و گلدان
از آله‌های سبز و سرخ
در یادها رها شدی
و هرگز بازنگشتی

حالا این شهر
چگونه تو را به یاد بیاورد...
نه پیرهنی از تو مانده
نه شانه سری
و نه حتی تکه آفتابی

که بر گونه‌ات می‌درخشید
دیگر هیچ چیز مثل گذشته نیست
دیگران بعد از تو آمدند
و یادها بر دیوارها
یکی پس از دیگری ضبط شدند
کدام خاطره در کدام خانه مال توست
کدام حافظه تو را به یاد ما می‌آورد؟



۲

۴

بگذارید انسان بمانم
طوری که وقتی در آینه ایستاده‌ام
خودم را ببینم
نه هیولایی که از دندان‌ش خون می‌چکد
بگذارید تمیز بمانم
طوری که وقتی به کف دستم نگاه می‌کنم
کهکشان‌ها را ببینم
و ستاره‌های درخشان را
و خلقت حلزونی را
و ابرجهان درونم را
همه این‌ها را ببینم...

زیرا من همانم که شبی
به معبد هندوها در بندرعباس
راه یافته‌ام
در خوابی غریب
و لایه‌های عبادت را در پس رفت زمان دیده‌ام
و شگفتا که محمد(ص) مرا رها نکرد
افسوس
این خاک
افسانه زیاد دارد

بگذارید انسان بمانم
که اگر نمانم
گل‌ها از خشم من پژمرده می‌شوند
و سلول‌های هوا مسموم می‌شوند
و باران، آه باران در هنگام فرود گل می‌شود
بگذارید انسان بمانم
تا جهان از دیوانه‌ای در امان بماند

پونه ندایی



مفتون امینی

۱

روز
آهسته، آهسته
به شهر می آید
و آسوده، آسوده
از آن می رود
کاش
که رفت و آمد آدم در خیابان روزانگی نیز
به همین آسانی نبود
و به همین ارزانی...

۲

باران، تند و سرد
با دستی
مرد راه را غرق اذیت می کند
و با دست دیگر
او را هل می دهد
تا به سرپناه، زودتر برسد!
...
...
خدا، راه چه دیدی

۳

میانسالگی ام
انگار
در یک نیم خستگی خوش
مهمانی دوستانه ای بود
در آفتاب سینه کوه
و کهن سالگی ام
سرودن شعری برای این خاطره هست
پای اجاقی زردسوز
اما
هنوز گرم...



آنتونین بارتوشک / شاعر چک
(۱۹۲۱-۱۹۷۴)

ترجمه احمد پوری



آن چند سال

سر تسلیم نداری
همچنان امید در دل
گرد می‌آوری
اثر انگشت هر فاجعه‌ای را
به امید این که
روزی به دامشان بباندازی.
برف همچنان می‌بارد
وناگهان
موهایمان خاکستری می‌شود
موی هر دو مان.

اندوه

دنیا سراسر
گورستان عظیمی است
از عشق.
دیواری از درختان سبز
در رویای نسیمی
که در خواب است
برای همیشه.
سپیده که می‌زند
باریکه آفتابی
این جا می‌تابد
که شامگاهان
برای آخرین بار
نام مرا بر سنگ گورم
روشن خواهد کرد.

آرمنوهی سیسیان
ترجمه‌ی واهه آرم

آرمنوهی سیسیان از شاعران معاصر ارمنستان، مدرّس دانشگاه و عضو کانون نویسندگان ارمنستان است. بخشی از شعرهای این شاعر به زبان‌های انگلیسی، روسی، فرانسوی، ایتالیایی و آلبانیایی ترجمه شده‌اند. او راوی عواطف و احساسات پنهان و آشکار زنی است که دست در آغوش طبیعت کشیده و شعرهایش را در گوش باران و برف و درخت و خورشید نجوا می‌کند. دل‌بستگی این شاعر با طبیعت شاید تا حدود زیادی متأثر از محیط و نوع زندگی او و اطرافیانش است، چرا که تأثیر و بازتاب طبیعت و آفرینش‌های طبیعی را پیش‌تر در آثار دیگر شاعران معاصر و بزرگ ارمنستان مثل هوانیس گریگوریان و ادوارد حق‌وردیان که نشر امرود منتشر کرده است نیز شاهد بوده‌ایم.

+ + +
نمی‌دانم،
سطرهایم از آسمان می‌آیند
یا از من به آسمان می‌روند؟
فقط می‌دانم،
کسی که بین آن‌ها موج برمی‌دارد
منم...

+ + +
شهرم پوشیده از برف است،
نگاه برفی،
قدم‌های برفی،
لبخند برفی
و بر لب‌ها
سخن برف نشسته،
از شانه‌هایش حتی برف می‌تکانند
و شهرم بدل به معجزه‌ای سپید شده است.
پاک خواهیم شد،
پاک،
برای فردا!...



+ + +

در باز می شود و وارد می شوم،
در باز می شود و بیرون می روی،
بین ما
همیشه دری هست.
کسی که پشت در ایستاده،
تو هستی
یا من؟...

+ + +

جانم درد می کند،
اگر می توانست
نعره می زد از درد.
حیف که جان، لباس ندارد،
برای شادابی تنم
بروم رخت و لباسی بخرم...

+ + +

پیش از توفانِ بزرگ نیز
باران گرفت
و آسمان، به حال زمین
دلِ سیرگریه کرد.
از همین روست شاید،
هر بار که باران می بارد،
دلِ دوباره می گیرد.

+ + +

وقتی که قطره های باران سکوت کنند،
چیزی از من نپرس!
دیگر همه چیز گفته شده است...

+ + +

در دلت چقدر عشق هست، آسمان!
خالی کن،
دلت را خالی کن
در هیئت برف
و بگذار آن چه بر سرمان می ریزد
برفِ تو باشد...

+ + +

گزیده ای از مجموعه شعر آماده ی چاپ



+ + +

راه افتاده ام
با کوله باری از درد،
ندامت
و گناه
بر دوش.
پُر از لحظه هایی که
هر دم
به خاطره ای فانی بدل می شوند.
چهل سال است که
راه افتاده ام...

+ + +

باران، حافظه ی عمیق من است.
شنیده های سده هایم را به یاد دارم،
که تا امروز
تغییر نکرده است...
به یاد داری؟
هنگامی که رویا پردازی می کردم،
آواز باران، باز همین بود...

+ + +

برف هم سفید نیست،
دوران سفیدی گذشت،
کلی کار داری، خورشید!
طبیعت
تحمّل نمی کند
ناپاکی ها را...





رابطه مترجم با متن

و مری لمب در حدود دویست سال قبل از نمایشنامه‌های ویلیام شکسپیر به نثر ساده و زیبا اما ریشه دار در زبان شکسپیر و در این جا مثلا، داستان‌های دل انگیز ادبیات فارسی نگارش دکتر زهرآ خاثری از قصه‌های منظوم ادبیات کلاسیک، با حفظ لحن و زبان همان قصه‌ها که نمونه‌ی ماندگار و زیبا و مفیدی است. به هر صورت تصرف، بی‌تصرف!

گاه‌ها در ترجمه یک کتاب با پاورقی‌هایی روبه‌رو می‌شویم که هم اندازه متن است، با وجود ضروری دانستن آن، آیا باعث نمی‌شود که خواننده از نوشته اصلی دور شود؟

احمد پوری:

البته بستگی به نوع متن دارد. در متون فلسفی و نظری که سابقه در ادبیات زبان مقصد ندارند گاه این امر اجتناب ناپذیر است اما برای متون تخیلی مانند رمان و شعر بهتر است تا جایی که امکان دارد از زیرنویس که گاه بی مورد هم هست اجتناب کرد و حواس خواننده را پرت نکرد.

فؤاد نظیری:

خب، این برمی‌گردد به ماهیت متن و تشخیص مترجم. متونی هستند که نوشتن پاورقی، یا حتی شرح بر آن‌ها به منظور درک درست‌تر و عمیق‌تر خواننده و مخاطب اجتناب ناپذیر است. و ای بسا در بسیاری متون وجود تفسیر و شرح ضروری است برای مترجم در درک و انتقال متن اصلی. و این در همه جا باب است. و از قضا این کمک می‌کند به خواننده با حوصله و علاقمند تا ارتباط ژرف تر و سنجیده‌تری با متن پیدا کند. فقط یک نمونه می‌دهم. خواندن رمان عظیم «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» مارسل پروست، بدون وجود آن پاورقی‌ها یا شرح و تفسیرها، در هر زبانی که انجام شود، بی‌گمان

آریستوکرات انگلیسی در نگارش سفرنامه از آن استفاده می‌کند به نثر سفرنامه‌های قاجاری که هم از طرفی آریستوکراتیک بوده و از طرف دیگر در مقایسه با زبان گفتاری امروز مضحک به نظر می‌رسد برگردانده و ترجمه‌ای به شدت وفادار آفریده.

فؤاد نظیری:

در این تردیدی نیست. به هر حال هر زبانی در بستر تاریخی خود و در طی زمان تغییر و تحول می‌یابد و اگر در مسیر حوادث و تحولات تاریخی- اجتماعی مقدر بوده و باشد که زنده بماند و تداوم یابد، طبیعتاً می‌باید ارتقا یافته و بالنده‌تر شود. بنابراین بسته به میزان تبدلات فرهنگی و زبانی که با دیگر زبان‌ها می‌یابد، و در بده بستان‌هایی که میان زبان‌ها و فرهنگ‌ها رخ می‌دهد، ناگزیر- و به ویژه در چند سده اخیر- نسبتاً- شبیه قانون فیزیکی ظروف مرتبطه- تعادلات و تحولاتی نزدیک‌تر و آشناتر به یکدیگر در زبان‌ها نیز امکان بروز دارد. در این میان مساله دیگر مربوط می‌شود به مترجم که چه متنی را از چه دوره‌های تاریخی و از کدام مبدا انتخاب کرده تا به زبان مقصد خود بازگرداند. و این برمی‌گردد به میزان دانسته‌ها و اصطلاحات تربیت زبانی و دایره‌ی واژگانی‌اش و نیز آشنایی‌اش به قلق‌های زبان و لحن نویسنده متن مبدا و چگونگی و توان‌اش در برگردان به متن مقصد، و در یک کلام به سبک.

لذا مترجم در هر متن مورد نظر که برمی‌گرداند، باید به میانگینی از زبان در تراز و همسنگ متن اصلی احاطه داشته باشد تا بتواند از پس انتقال قابل قبول متون به زبان خود برآید. اما در پرسش شما مفهوم تغییر در زبان مبدا برای من چندان روشن نیست. خیر! متنی هست که در برگردان باید بتوان درست انتقالش داد. اما اگر قرار به تغییر است آن گاه می‌شود از مقوله اقتباس و یا خلاصه نگاری متن- نمونه خوبش روایت چارلز لمب

ترجمه از جمله مباحثی بوده که سوال‌های متعددی درباره چگونگی آرایه آن وجود داشته است. گاه با وجود گذشت زمان جوابی برایش یافت شده و گاه بدون نتیجه به راه خود ادامه داده. اصولاً سوال‌های طرح شده یک وجه اشتراکی دارند که رابطه مترجم با متن را ارزیابی می‌کند. و با وجود ترجمه‌های مختلف از یک اثر اختلاف نظرهایی بر سر انتخاب ترجمه‌ای دقیق که آسیب کمتری دیده است نیز مطرح بوده است.

احمد پوری و فؤاد نظیری دو مترجم که هریک در زمینه تخصص خود نام آشنا هستند، نظرات خود را درباره چند سوالی که از آن‌ها درباره ترجمه یک اثر پرسیده‌ایم را پاسخ داده‌اند. - شوکران

آیا مترجم باید به زبان یا لحن نویسنده وفادار باشد؟

آیا می‌تواند زبان مبدا را تغییر دهد تا برای زبان مقصد قابل درک باشد یا نه؟ اگر جواب آری است، تا چه اندازه می‌تواند در متن تصرف داشته باشد؟

احمد پوری:

شکی نیست اگر وفاداری تعریف مشخصی یابد جواب به این سوال سر راست و روشن‌تر خواهد بود. به هر حال فعلاً در نبود چنین توافق ضمنی روی این واژه، می‌توان گفت مترجم باید به چرایی کاربرد شکل ویژه زبان و لحن در زبان مبدا پی ببرد و بعد آن را با مقتضیات زبان مقصد همسو کند. مثلاً اگر اثر در زبان مبدا از واژه‌ها و ساختار آرکاییک استفاده کرده باشد باید علت استفاده نویسنده از این زبان را کشف کرد و بعد در زبان مقصد متناسب با آن زبانی که روزمره و گفتاری امروزی نیست انتخاب نمود. بهترین مثال را می‌توان "بازمانده روز" اثر ایشوگورو با ترجمه نجف دریابندری زد که در آن مترجم نثر کهنه و پرطمطراقی را که یک پیشخدمت سنتی یک

خوانشی ناقص و در بسیاری موارد حتی نامفهوم خواهد بود.

مترجم وظیفه خطیری را به عهده دارد، چرا که می تواند علاوه بر آشنا ساختن ادبیات کشور بیگانه، باعث ایجاد فرهنگ درست یا نادرست نیز باشد. شما چه معیارهایی را برای ترجمه یک کتاب در نظر می گیرید؟ و چه عواملی را در انتخاب کتاب مد نظر دارید؟

احمد پوری:

واقعیت این است علیرغم وظیفه آموزگاری که گاه برای مترجم قائل می شویم کمتر مترجمی برای ترجمه اثری اول به قصد ایجاد فرهنگ و راهبری دست به ترجمه می زند. اغلب چنین کاری را یا برای ذوق و میل شخصی و شریک کردن دیگران و یا برای تقاضای بازار است که انجام می دهد. این تا حد زیادی طبیعی تر و بهتر است و اگر مترجمی با ذوق و متعهد بخواهد با چنین معیارهایی که گفتم دست به انتخاب بزند واضح است که اثر متعهد و پربار را ترجمه خواهد کرد.

فواد نظیری:

آخر این ایجاد فرهنگ درست یا نادرست یک مفهوم خیلی کلی و البته بسیار وسیع و در عین حال بسیار هم مهم است. یقیناً هر مترجم مسئولی که به ارتقا و تکامل فرهنگ و زبان سرزمین خود می اندیشد، می رود دنبال انتخاب متونی در هر زمینه ای که کار می کند و می اندیشد تا در نهایت گامی به پیش در راه آن هدف خود بردارد.

این یک اصل است. در عین حال لذتی را که خود هنگام خواندن متنی دریافت کرده، دوست دارد با همزبانان و همدلان شناخته و ناشناخته خود سهیم شود که این نیز خود هدفی مثبت است. باقی می ماند مساله اقتصادی کار و زمینه های عرضه و تقاضایی که حاکم است بر این وجه از فرهنگ جامعه که خب، مترجم تا حدودی به آن احاطه دارد و آشناس و دیگر مرتبط می شود به تشخیصش در ضرورت ترجمه متن مورد نظر و میزان اهمیتی که این مقولات برای او دارد.

به دلیل متفاوت بودن فرهنگ ها، خوانسته یا ناخوانسته مترجم ناگزیر است که دست به سانسور یا حذف بخشی از نوشته بزند. در چنین مواقعی چه راهکارهایی برای

رساندن مطلب حذف شده و چه جبرانی برای بخش ترجمه نشده می کنید؟

آیا اگر احساس کنید به متن لطمه می خورد از ترجمه آن دست می کشید یا به شیوه ای دیگر مفهوم را به مخاطب می رسانید.

احمد پوری:

نظر شخصی من این است که حتی یک واژه هم از اثری نباید حذف شود. چرا که این خیانت به نویسنده است که آن عبارت و یا بخش را خلق کرده و نمی خواهد نوشته اش بدون آن چاپ شود، اما اگر این حذف و جرح و تعدیل به او تحمیل شد اگر ببیند که حذف بخشی به اثر لطمه جدی می زند حتماً باید از چاپ آن صرف نظر کند. در شعر این مساله فرق می کند. من شخصا حتی یک سطر از شعر را به هر دلیلی حذف نمی کنم و ترجیح می دهم کل شعر را حذف کنم البته اگر ناگزیر باشم.

فواد نظیری:

گمانم نظر شما برمی گردد به شرایط کنونی - و حتی قدیم - نشر کتاب در این سرزمین. ببینید تفاوت فرهنگ ها طبیعی است و پاسخ عمده برمی گردد به نکات طرح شده در سوال های بالا. اما مترجم هیچ ناگزیر نیست که سهل است، بلکه حق ندارد دست به سانسور یا حذف بخشی از نوشته یا اثر بزند. او تشخیصش را داده، ضرورت را برای ترجمه احساس کرده و لذتش را هم از متن برده است. پس این اشراف را باید داشته باشد که شانس انتشار اثر در هر شرایطی تا چه حدودی است. مترجم موظف است کارش را کامل و درست انجام دهد. حال اگر دستگاه دیگری به دلایل مربوط به خود وظیفه می داند که اثری را جرح و تعدیل کند، آن گاه مترجم است که باید تشخیص دهد حدود تغییرات یا گزینش پاره ای لغات یا معادلات یا تعبیرات تا چه میزان به اثر لطمه وارد می کند. اگر قرار است متنی مثله شود، نویسنده یا مولف موظف است از خیر انتشار بگذرد و خود و جامعه ای محدود و ای بسا در بسیاری موارد محروم اما شیفته مطالعه کتاب را به بازی نگیرد. نمی شود در این مورد میزان یا حکم کلی داد، اما به نظرم چنانچه قرار است حداکثر بیش از حدود پنج درصد متنی دچار آسیب، ممیزی یا تغییر شود دیگر انتشار آن متن را جایز نمی دانم. اگرچه آرمانی اش، با ذرة المثقالی اعمال ممیزی و تغییر به شدت مخالفم. اما بیش از آن مخالفم

با اعمال سانسور خودخواسته توسط مترجم، که این دیگر یعنی تبدیل شدن به عامل و ابزار ممیزی و سوء استفاده از اعتماد خواننده و مخاطب.

آیا یک مترجم باید مولف هم باشد؟ این سوالی است که سال ها است مورد پرسش واقع شده و پاسخ های متفاوتی نیز در پی داشته، گاه ها مولف بودن باعث شده متن ترجمه شده تحت تاثیر زبان نوشتاری مترجم قرار بگیرد. چه شیوه هایی می توان برای تفکیک کردن این موضوع در نظر گرفت؟

احمد پوری:

دقیقا نمی دانم معنی مولف در این سوال چیست. من ترجیح می دهم بگویم یک مترجم باید به اثری که ترجمه می کند احاطه داشته باشد و ظرایف آن را درک کند. در این صورت ترجمه بهتر و با لغزش های کمتری صورت خواهد گرفت. و اما در باره این که ترجمه نباید اسیر سبک خاص مترجم در کاربرد زبان مقصد باشد موافقم و معتقدم مترجم باید در نظر داشته باشد که دارد روایت را از شخصی غیر از خود می کند.

فواد نظیری:

به گمان من نیازی به پاسخ های متفاوت نیست. اگر که مترجم-مولف، کار خود را بلد باشد و توانایی انتقال متون متفاوت از زبان بیگانه مبدا را داشته باشد. آنچه سعی در انتقال سبک یک اثر می نامیم و از آن انتظار داریم، همین مقوله است. و گرنه چنانچه مترجمی نقل زبان یک اثر را به سبک خود که سهل است، اگر حتی متون گوناگون از نویسندگان مختلف را به یک زبان ترجمه کند، مثلا شکسپیر را به سبک کامو و همینگوی را به سبک بوکاچیو برگرداند که دیگر کار از بنیاد خراب است!

مترجم-مولف ناگزیر و موظف است که آثار را هم در زبان مبدایی که از آن ترجمه می کند بخواند و هم بسیاری از آثاری را که مترجمان هم زبانش زحمت کشیده اند و به زبان مقصد او برگردانده اند. مقایسه و تحقیق و تدقیق کند و بخواند و بیاموزد، تا اسیر بلای تکرار خود و در جازدن در زبان ثابت خود نشود. مثال های این مقوله از هر جهت اش بسیار زیاد است که این جا از آن می گذرم. خواننده اهلی و کار آشنا و حرفه ای نمونه ها را از هر طرف خوب می شناسد.